

درس خارج فقه، مضرت آیت الله مسینی بوشهری (دامت برکاته)

موضوع کلی: فصل فی أفعال الوضوء

موضوع جزئی: الرابع: مسح الرجلین

سال تحصیلی: ۹۷-۹۶

تاریخ: ۲۱ بهمن ۱۳۹۶

مصادف با: ۲۳ جمادی الاولی ۱۴۳۹

جلسه: ۵۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد که مشهور معتقدند که مسح پاها باید از سر انگشتان تا کعبین باشد. گفته شده است که در لزوم مسح پاها از سر انگشتان تا کعبین [برآمدگی روی پا]، اختلافی نیست و بر این مطلب ادعای اجماع شده است. همچنین، گفته شد که بعضی از بزرگان، مثل شهید اول (ره) در ذکری^۱ و صاحب حدائق (ره)^۲، عدم وجوب مسح از سر انگشتان تا کعبین را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که مسمای مسح پاها کافی است و برای مدعای خود به دو طایفه از اخبار استناد کرده‌اند: **طایفه اول**، روایاتی‌اند که بر این دلالت دارند که مسح به چیزی از سر و پاها مجزی است؛ بدون اینکه بر استیعاب دلالت داشته باشند و روایات ذیل از آن جمله‌اند:

روایت اول: عَنْ زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرٍ: أَنَّهُمَا سَأَلَا أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ وَضُوءِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؛ فَدَعَا بِطُشْتٍ... «فَإِذَا مَسَحَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْسِهِ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ قَدَمَيْهِ مَا بَيْنَ الْكَعْبَيْنِ إِلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ فَقَدْ أَجَزَّاهُ...»^۳.

روایت دوم: عَنْ زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرٍ ابْنَيْ أَغْنَيْنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)؛ أَنَّهُ قَالَ فِي الْمَسْحِ: «تَمَسَحُ عَلَى النَّعْلَيْنِ وَ لَا تُدْخِلُ يَدَكَ تَحْتَ الشَّرَّاکِ وَ إِذَا مَسَحْتَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْسِكَ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ قَدَمَيْكَ مَا بَيْنَ كَعْبَيْكَ إِلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ فَقَدْ أَجَزَّاکِ»^۴.

گفته‌اند که این دو روایت بر این دلالت دارند که در مسح پا، استیعاب [، یعنی کامل کردن مسح از سر انگشتان تا کعبین] لازم نیست، بلکه مسمای مسح کفایت می‌کند.

اشکال به استدلال به دو روایت مذکور

هرچند که از ظاهر لفظ «بشیء» [در دو روایت مذکور]، کفایت مسمای مسح پاها استفاده می‌شود، لکن کلمه «بشیء» به وسیله «ما بین الکعبین الی اطراف الاصابع» [در روایت اول] و «ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع» [در روایت دوم]، تبیین شده است، یعنی منظور از «بشیء»، محدوده بین کعبین تا سر انگشتان است که مشهور نیز همین را قائلند. بنابراین، از این دو روایت نمی‌توان بر کفایت مسمای مسح پاها استفاده کرد، بلکه مسح پاها باید از سر انگشتان تا کعبین یا بالعکس باشد. بنابراین، دو روایت مذکور، همان نظر مشهور را تأیید می‌کنند.

۱. محمد بن مکی، عاملی [شهید اول]، ذکری الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. یوسف بن احمد بن ابراهیم، بحرانی آل عصفور، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۱۵، ص ۳۸۹، ح ۳.

۴. همان، باب ۲۳، ص ۴۱۴، ح ۴.

اما آیت الله خویی (ره) و بعضی از بزرگان دیگر گفته‌اند که اگر جمله «ما بین الکعبین الی اطراف الاصابع» [در روایت اول] و «ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع» [در روایت دوم]، بیان برای «بشیء» نباشد، بلکه بیان برای «قدمیک» باشد، به این معنی که منظور از «قدمیک»، محدوده بین کعبین تا سر انگشتان است، در این صورت، این دو روایت می‌توانند دلیل بر کفایت مسمای مسح پاها باشند.

بنابراین، استناد به دو روایت مذکور، بر کفایت مسمای مسح پاها در صورتی است که جمله «ما بین الکعبین الی اطراف الاصابع» [در روایت اول] و «ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع» [در روایت دوم]، بیان برای «قدمیک» باشد، ولی اگر جمله مذکور، بیان برای «بشیء» باشد، قول مشهور را که عدم کفایت مسمای مسح [بلکه مسح از سر انگشتان تا کعبین یا بالعکس] است، ثابت خواهد کرد.

سؤال: جمله «ما بین الکعبین الی اطراف الاصابع» [در روایت اول] و «ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع» [در روایت دوم]، تفسیر و بیان برای «قدمیک» است یا تفسیر و بیان برای «بشیء» است؟

پاسخ: آیت الله خویی (ره) فرموده است که سزاوار این است که جمله «ما بین الکعبین الی اطراف الاصابع» [در روایت اول] و «ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع» [در روایت دوم]، تفسیر و بیان برای «بشیء» باشد زیرا این جمله نمی‌تواند بیان برای «قدمیک» باشد چون «قدمیک» مجرور به حرف «من» شده است و بعید است که «ماء موصوله» بیان برای جار و مجرور قرار بگیرد و وقتی «ماء موصوله» نتواند بیان برای «قدمیک» باشد، بیان برای «بشیء» خواهد بود و بر فرض که «ماء موصوله» بتواند بیان برای هر دو [، یعنی «قدمیک» و «بشیء»] باشد و بتوان یکی از این دو را بر دیگری ترجیح داد، کلام، مجمل می‌شود و در این صورت، کلام مجمل، قابلیت برای استدلال نخواهد داشت لذا قائلین به کفایت مسمای مسح پاها نخواهند توانست برای مدعای خود به دو روایت مذکور، استناد کنند. بنابراین، در صورتی که کلام مجمل باشد، به اطلاق رجوع می‌شود و اطلاق آیه «...وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...»^۱، بر این دلالت دارد که مسح پاها باید از سر انگشتان تا کعبین باشد.

نتیجه، اینکه استناد به طایفه اول از روایات، برای اثبات کفایت مسمای مسح پاها، تمام نیست.

طایفه دوم، روایاتی‌اند که بر این دلالت دارند که دست بردن زیر بند نعلین، به منظور مسح کردن، واجب نیست، بلکه مسح بر روی نعلین کفایت می‌کند که روایات ذیل از آن جمله‌اند:

روایت اول: عَنْ زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرِ ابْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)؛ أَنَّهُ قَالَ فِي الْمَسْحِ: «تَمْسَحُ عَلَى النَّعْلَيْنِ وَلَا تُدْخِلُ يَدَكَ تَحْتَ الشَّرَاقِ وَ إِذَا مَسَحْتَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْسِكَ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ قَدَمَيْكَ مَا بَيْنَ كَعْبَيْكَ إِلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ فَقَدْ أَجَزَّاكَ»^۲. «شراک»، بند نعلین است.

روایت دوم: عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)؛ «أَنَّ عَلِيًّا (ع) مَسَحَ عَلَى النَّعْلَيْنِ وَ لَمْ يَسْتَبْطِنِ الشَّرَاقَيْنِ»^۳.

روایت سوم: عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)؛ «أَنَّ عَلِيًّا (ع) مَسَحَ عَلَى النَّعْلَيْنِ وَ لَمْ يَسْتَبْطِنِ الشَّرَاقَيْنِ»^۴.

۱. «المائدة»: ۶.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۲۳، ص ۴۱۴، ح ۴.

۳. همان، باب ۲۴، ص ۴۱۸، ح ۶.

۴. همان، باب ۳۸، ص ۴۶۰، ح ۱۱.

گفته‌اند که اولاً «شراکین» در قسمت پایین کعبین قرار می‌گیرند و در نتیجه، زمانی که انسان به منظور مسح کردن بر روی نعلین دست می‌کشد، عملاً به بخشی از پاها که زیر بند نعلین نیست، مسح می‌کشد و این از کفایت مسمای مسح پاها حکایت دارد. پس ظاهر این است که عدم وجوب دست بردن زیر بندهای نعلین، در هنگام مسح کردن، از عدم وجوب استیعاب [مسح بر تمام پا از سر انگشتان تا کعبین] حکایت دارد و بنابراین، مسمای مسح پاها کفایت می‌کند.

ممکن است که گفته شود که علت عدم وجوب استبطان، این است که ممکن است شارع «شراک» را به عنوان حائل حساب کرده است؛ مثل جبیره که مسح بر روی آن، به منزله مسح بر پوست است. در مورد مسح بر «شراک» نیز شاید شارع «شراک» را مثل جبیره حساب کرده است، لکن در پاسخ عرض می‌شود که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد.

اشکال به استدلال به سه روایت مذکور

اولاً: تفسیر مذکور برای «کعب»، درست نیست زیرا مشهور این است که «کعب» استخوان دوم روی پاست که در این صورت، بند نعلین، بالای «کعب» قرار می‌گیرد و پایین «کعب» قرار نمی‌گیرد. بنابراین، طبق تفسیر مشهور، «کعب» پایین از «شراک» قرار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که «شراک»، «کعب» را اصلاً نمی‌پوشاند یا لاًقل مقدار کمی از آن را می‌پوشاند که مانع از استیعاب نیست. بنابراین، اینکه شارع مقدس فرموده است که استبطان شراک، واجب نیست به این خاطر است که محلی که «شراک» آن را فرا می‌گیرد، بالاتر از موضع مسح است و موضع مسح نیست لذا مشکلی ندارد و به این خاطر نیست که استیعاب لازم نیست، بلکه به این خاطر است که محل «شراک» با موضع مسح یکی نیست، بلکه دو محل متفاوتند و موضع مسح ربطی به «شراک» ندارد. البته طبق نظر علامه (ره) که «کعب» عبارت از مفصل ساق و قدم است، «شراک»، روی «کعب» قرار می‌گیرد و مانع از استیعاب است.

ثانیاً: شاید معنای فرمایش امام (ع) [«تَمَسَحُ عَلَى النَّعْلَيْنِ وَلَا تُدْخِلُ يَدَكَ تَحْتَ الشَّرَاكِ»] این باشد که مسح بر نعلین کفایت می‌کند و استبطان واجب نیست؛ کما اینکه در رابطه با موهای ریش گفته می‌شود که تخلیل و رساندن آب به بُن موها لازم نیست، بلکه همین که آب روی موها قرار بگیرد، کافی است. بنابراین، در این صورت، شارع مقدس به کفایت مسمای مسح و عدم وجوب استیعاب نظر ندارد، لکن این کلام پذیرفته نیست مگر از باب ضرورت یا تقیه باشد چون اگر ضرورت و تقیه در کار نباشد، مسح بر روی نعلین جایز نیست.

ثالثاً: احتمال سوم این است که نعلین چیزی است که مانع از رسیدن آب به پاها نیست. بنابراین، روایت مذکور، در مقام بیان عدم وجوب استیعاب نیست، بلکه می‌خواهد بگوید که نعلین به گونه‌ای است که اگر روی آن نیز دست کشیده شود، عملاً بر موضع مسح دست کشیده شده است. بنابراین، روایات مذکور، بر کفایت مسمای مسح دلالت ندارند.

نتیجه، اینکه روایات طایفه اول و دوم نتوانستند مراد صاحب حدائق (ره) و شهید اول (ره) را مبنی بر کفایت مسمای مسح پاها ثابت کنند.

«الحمد لله رب العالمین»